

سقوط

آلبر کامو

مترجم:

امیررضا اکبری



موسسه انتشاراتی آقایی

سرشناسنامه	:	کامو، آلبر (۱۹۱۳)
عنوان و نام پدید آور	:	سقوط / آلبر کامو؛ مترجم: امیر رضا اکبری
مشخصات نشر	:	تهران، آقایی، ۱۴۰۳
مشخصات ظاهری	:	۱۳۹ صفحه رقی
شابک	:	۹۷۸-۶۲۲-۷۶۶۰-۶۹-۲
فهرست نویسی	:	فیا
رده بندی کنگره	:	PQ ۲۶۳۴
رده بندی دیویی	:	۸۴۳/۹۱۴
کتابشناسی ملی	:	۹۶۸۷۵۸۵

موسسه انتشارات آقایی

سقوط

آلبر کامو

مترجم: امیر رضا اکبری

ناشر: نشر آقایی

چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۶۸۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۶۰-۶۹-۲

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

نشر و پخش: تهران میدان انقلاب انتشارات آقایی

09124758603:تماس Wwww.Aghaepub.com

مقدمه‌ای بر «سقوط» اثر آلبر کامو

«سقوط» اثر آلبر کامو، یکی از برجسته‌ترین آثار ادبیات مدرن است که در قالبی فلسفی و ادبی، پیچیدگی‌های ذهن انسان را واکاوی می‌کند. این رمان که در سال ۱۹۵۶ منتشر شد، به صورت تک‌گویی طولانی از زبان ژان باتیست کلمانس، قاضی پیشین و کنونی اعتراف‌گر، روایت می‌شود. او در فضای وهم‌آلود آمستردام، در میانه کانال‌ها و خیابان‌های مه‌آلود، زندگی و سقوط خود را بازگو می‌کند.

کلمانس، با نثری فریبنده و روایتی پرطنین، مخاطب بی‌نام خود را به اعترافات از جنس خودکاوی دعوت می‌کند. در این سفر به اعماق تاریکی‌های درونی، خواننده با موضوعاتی چون گناه، قضاوت، و پوچی مواجه می‌شود. کامو، که خود از پیشگامان مکتب اگزیستانسیالیسم محسوب می‌شود، در این اثر به بررسی مفهوم پوچی و تلاش انسان برای یافتن معنا می‌پردازد.

منتقدان بسیاری درباره «سقوط» اظهار نظر کرده‌اند. جان کاتن این کتاب را «اعترافی دردناک و موşkافانه از انسانی گمشده در دنیای مدرن» می‌داند و سوزان سونتاگ آن را «تحلیلی از روان انسان در مواجهه با پوچی» توصیف کرده است. این رمان، با بررسی عمق فساد اخلاقی و بحران هویت، به نقد جامعه و ارزش‌های آن می‌پردازد و تصویری تلخ و واقعی از زندگی انسان مدرن ارائه می‌دهد. کامو با ظرافتی هنرمندانه، تضاد میان ظاهر و باطن انسان‌ها را به تصویر می‌کشد.

کلمانس، قاضی‌ای که زمانی خود را در اوج فضیلت می‌دید، اکنون در سقوطی اخلاقی و معنوی، زندگی خود را به چالش می‌کشد. او از لحظه‌ای می‌گوید که شاهد ناتوانی خود در نجات زنی در حال غرق شدن بود؛ لحظه‌ای که باعث شد به معنای واقعی زندگی و ارزش‌هایش بیندیشد. این تجربه تلخ، او را به سوی نگاهی ژرف‌تر به پوچی زندگی و تردید در ارزش‌های انسانی سوق می‌دهد.

«سقوط» نه تنها روایتی از یک اعتراف شخصی، بلکه تفسیری بر وضعیت انسان معاصر است. کامو از طریق گفت‌وگوهای کلمانس، با زبانی شاعرانه و در عین حال تلخ، خواننده را به تأمل در باب اخلاق، مسئولیت و قضاوت می‌کشاند. فیلیپ کوفمان در این باره می‌گوید: «سقوط، نمایشی از مبارزه انسان با خویشتن خویش است؛ مبارزه‌ای که در نهایت به روشنایی یا تباهی منتهی می‌شود.»

این اثر با سبک روایی خاص خود، خواننده را وادار به همذات‌پنداری با شخصیت اصلی می‌کند، و به او اجازه می‌دهد تا در تاریکی‌های درونی کلمانس شریک شود. کامو در «سقوط»، به گونه‌ای بی‌نظیر، مرزهای بین قاضی و متهم، بین فضیلت و ریاکاری را محو می‌کند و نشان می‌دهد که هر انسانی ممکن است در قضاوت‌های خود به بیراهه رود.

در پایان، «سقوط» اثری است که خواننده را به چالش می‌کشد تا با نگاهی عمیق‌تر به مفاهیم انسانی بنگرد. این کتاب، نه تنها نقدی بر اجتماع و ارزش‌های آن است، بلکه با زبانی زیبا و هنرمندانه، به پرسش‌های بنیادین درباره ماهیت وجودی انسان

پاسخ می‌دهد. «سقوط» دعوتی است به تفکر درباره معنای واقعی زندگی، مسئولیت‌پذیری و چالش‌هایی که انسان در رویارویی با خود و جامعه با آنها مواجه است. آلبر کامو، با خلق این اثر جاودان، همچنان در ذهن و قلب خوانندگان به حیات خود ادامه می‌دهد، و هر بار که خواننده‌ای به سراغ آن می‌رود، او را به سفری عمیق و تأمل‌برانگیز درون خود دعوت می‌کند.

سقوط

با کمال میل، اجازه دهید بدون آنکه کوچکترین زحمتی برایتان باشد، خدمتی را به شما عرضه کنم. به نظر نمی‌رسد که بتوانید مقصود خود را به این مرد رعب‌انگیز که اینجا مدیریت می‌کند، برسانید؛ چرا که او تنها به زبان هلندی تسلط دارد. اگر اجازه فرمایید که من واسطه شوم، او درخواست یافت که شما به دنبال عرق اکیلی کوهی هستید. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، او با سر تأیید کرده که با پیشنهاد من موافق است. او به راستی در حال تهیه آن است، هرچند با آرامش و دانایی مخصوص به خود. خوش‌شانس هستید، زیرا او در لحظات نارضایتی شکایت نمی‌کند؛ در غیر این صورت، هیچ کس نمی‌تواند او را به انجام کاری وادار کند. تسلط بر رفتار خویش یکی از خصوصیات بارز جانوران عظیم‌الجثه است. خوب، حالا وقت آن است که من بروم. آقا، خرسندم که توانستم به شما یاری رسانم. سپاسگزاری خود را ابراز می‌دارم و اگر اطمینان حاصل کنم که مزاحمتی ایجاد نمی‌کنم، دعوت شما را با کمال میل می‌پذیرم. شما شخصی بسیار بخشنده هستید،



پس لیوان خود را در کنار لیوان شما قرار می‌دهم.

درست می‌فرمایید؛ سکوت او به قدری عمیق است که گویی صدایی ندارد. این سکوت، یادآور سکوت جنگل‌های بکر و دست‌نخورده‌ای است که تنها صدای زمزمه پرندگان در آن طنین‌انداز می‌شود. گاهی اوقات تعجب می‌کنم که چگونه این دوست ما با شنیدن زبان‌های متفاوت ملت‌های پیشرفته، اخم می‌کند و ناراحت می‌شود. شغل او ایجاب می‌کند که از دریانوردان با ملیت‌های مختلف در این میخانه در آمستردام، که نمی‌دانم چرا نامش را مکزیکوسیتی نهاده‌اند، پذیرایی کند. آیا منطقی نیست که کسی با چنین حرفه‌ای، زبانی به جز زبان مادری خود را بداند؟ تصور کنید که شخصی از دوران کرومانیون‌ها به یکی از مشتریان همیشگی برج بابل تبدیل شود؛ کوچک‌ترین مشکل او احساس بیگانگی خواهد بود. اما این شخص، احساس بیگانگی نمی‌کند؛ او به راه خود ادامه می‌دهد و هیچ چیز نمی‌تواند عقیده‌اش را تغییر دهد. تنها عبارتی که به ندرت از او شنیده‌ام، این است: "همین که هست؛ دوست داری، بپذیر؛ دوست نداری، نپذیر." چه چیزی باید پذیرفت یا رد کرد؟ بی‌تردید، خود او را؛ دوست داری، بپذیرش؛ دوست نداری، نپذیر. اما باید بگویم که به طور کامل تحت تأثیر این شخصیت ناخوشایند و بدخلق قرار گرفته‌ام. وقتی کسی به خاطر شغل یا استعداد ذاتی خود به مطالعه انسان‌ها می‌پردازد، در نهایت دلتنگ انسان‌های دوران باستان می‌شود و آرزوی بازگشت آن‌ها را دارد. دست کم، آن‌ها هیچ اندیشه‌ی پنهانی در ذهن نداشتند.

به راستی، میزبان ما در ذهن خود افکاری نهان دارد، هرچند که خود او نیز به دقت نمی‌داند که آن افکار چیستند، زیرا مردم در حضور او سخنانی گفته‌اند که به گوش او نرسیده است. این مسئله او را به شخصی مظنون و بی‌اعتماد تبدیل کرده است. به همین خاطر است که او چهره‌ای جدی و گرفته به خود می‌گیرد، گویی نسبت به همگان دچار شک و تردید است، مگر آنکه افراد واقعاً در میان خود اختلاف نظر داشته باشند. این خصلت باعث شده است که حتی مناقشاتی که میان مشتریان رخ می‌دهد و هیچ ارتباطی به کار او ندارند، برایش بیش از حد طاقت‌فرسا شوند. به عنوان مثال، آن قطعه مربعی خالی بر دیوار پشت سرش را می‌بینید که قطعاً در گذشته محل نگهداری یک نقاشی بوده است؟ به حقیقت، در آنجا نقاشی‌ای آویزان بوده، نقاشی‌ای که بی‌شک دیدنی و اثری ممتاز بوده است. زمانی که صاحب فعلی این میخانه مکان را تصاحب کرد و آن نقاشی را نپذیرفت، من در اینجا بودم. پس از هفته‌ها تردید و غرق شدن در اندیشه‌ها، نسبت به هر دو انتخاب، یعنی نگه داشتن یا رد کردن نقاشی، بدبین شد. باید اذعان داشت که جامعه، سرشت بی‌آلایش و صاف او را تیره کرده است.

در نظر دارم که قضاوتی در مورد این موضوع نکنم. واقعاً معتقدم که تردیدهایش بنیادین هستند و اگر میل به اجتماعی بودنم مانعی ایجاد نمی‌کرد، بی‌تردید با او هم‌نظر می‌شدم. متأسفانه، من شخصیتی گوشه‌گیر نیستم و بسیار سریع و راحت با دیگران ارتباط برقرار می‌کنم، هرچند که می‌دانم باید حد و مرزها را رعایت کنم؛

زیرا «حد ننگه داشتن، حد خوبی است». فرصتی برای برقراری ارتباط و آغاز گفتگو با دیگران را از دست نمی‌دهم. زمانی که در فرانسه زندگی می‌کردم، نمی‌توانستم با فردی خوش سلیقه و دلنشین مواجه شوم و از گفتگو با او صرف نظر کنم. آه، می‌بینم که استفاده از زمان گذشته ساده مورد پسندتان نبود. باید اعتراف کنم که به استفاده از این زمان‌های فعلی و به کارگیری آن‌ها و به طور کلی به زبانی روان و ادبی علاقه مندم و این یکی از ضعف‌های من است. باور کنید که برای این ضعف خودم را سرزنش می‌کنم. می‌دانم که داشتن سلیقه در انتخاب لباس‌های زیر نرم و ظریف به معنای آن نیست که پاهای کسی کثیف باشند. از اینکه گاهی اوقات کلمات و نوشته‌ها می‌توانند مانند پارچه‌ای نرم برای پوشاندن زخم‌های چرکین باشند، با خودم دلگرمی می‌کنم. کسانی که به طور مکرر و با کلمات ناهماهنگ صحبت می‌کنند، قطعاً افرادی خیرخواه نیستند. حالا بیایید نوشیدنی‌هایمان را میل کنیم.

آیا قصد دارید مدتی طولانی در آمستردام بمانید؟ شهر زیبایی است، نیست؟ فرینده؟ ببینید، این واژه‌ای است که مدت‌هاست نشنیده‌ام کسی از آن استفاده کرده باشد. حداقل از زمانی که پاریس را ترک کردم، سال‌ها می‌گذرد، اما قلب انسان حافظه‌ای قوی دارد و به همین دلیل نه شهر دوست‌داشتنی‌مان را فراموش کرده‌ام و نه خیابان‌های ساحلی کنار رودخانه سن را. پاریس به حقیقت چهره‌ای فرینده دارد، صحنه‌ای آراسته که چهار میلیون بازیگر در آن به ایفای نقش

می‌پردازند.

بر اساس آخرین آمار، جمعیت به پنج میلیون نفر رسیده است، نه؟ به نظر می‌رسد که نرخ رشد جمعیت مطلوبی داشته‌ایم. همواره این تصور را داشته‌ام که همشهریان ما دائماً درگیر دو مشغله ذهنی بوده‌اند: اندیشه‌ها و عقاید، و البته عشق‌ورزی‌ها، که می‌توان گفت در هر شرایطی و با هر کسی که امکان داشته است. اما بهتر است که به سرزنش آن‌ها نپردازیم؛ آن‌ها تنها نیستند، بلکه این خصلت در میان تمام مردم اروپا رایج است. گاهی اوقات به این فکر می‌کنم که مورخان آینده چه چیزی درباره ما خواهند نوشت و چه قضاوتی خواهند داشت. برای توصیف انسان‌های عصر جدید، یک جمله کافی است: آن‌ها در پی عشق‌بازی بودند و به مطالعه روزنامه‌ها می‌پرداختند. پس از این توصیف مؤثر، اگر اجازه دهید بگویم، موضوع به دست فراموشی سپرده خواهد شد.

هلندی‌ها، آه، نه، آن‌ها به شکلی دیگرگونه مدرن هستند. وقت کافی در اختیار دارند، نگاه کنید، آن‌ها چه می‌کنند؟ این آقایان از درآمد کار خانم‌ها زندگی می‌کنند. همه، چه زن و چه مرد، تجارت‌پیشه‌های ماهری هستند که به دلیل عادت، خیال‌پردازی یا ساده‌لوحی به اینجا آمده‌اند. به طور خلاصه، به خاطر بیش از حد داشتن یا نداشتن قوه تخیل، گاهی اوقات این آقایان به سلاح‌هایی مانند چاقو یا اسلحه روی می‌آورند، اما تصور نکنید که به این کار علاقه‌مند هستند. نقش‌هایی که ایفا می‌کنند، تنها به این دلیل است و بس، و هنگامی که آخرین گلوله‌شان را

شلیک می‌کنند، از ترس جان می‌دهند. با این حال، من این افراد را بیش از دیگران به اصول اخلاقی پایبند می‌دانم، منظورم آنهایی است که خانواده‌های خود را آزار می‌دهند و سوءاستفاده می‌کنند. آیا متوجه نشده‌اید که جامعه ما برای این نوع تسویه حساب‌ها سازمان یافته است؟ قطعاً درباره ماهی‌های گوشت‌خوار رودخانه‌های برزیلی چیزهایی شنیده‌اید که به شناگران بی‌احتیاط حمله می‌کنند و در چند لحظه تنها استخوان‌های پاک‌شده‌شان را باقی می‌گذارند؟ خوب، سازمان‌دهی این‌ها هم به همان شکل است. می‌گویند زندگی پاکیزه می‌خواهید؟ مثل همه افراد دیگر؟ طبیعتاً پاسخ می‌دهید بله، چگونه می‌توان چنین پیشنهادی را رد کرد؟ خوب، ما شما را پاکیزه می‌کنیم، بفرمایید این شغل، این خانواده، و این هم تفریحات سازمان یافته ما. سپس با دندان‌های ریزشان به شما حمله می‌کنند و کوچک‌ترین پوست و گوشتی روی استخوان‌هایتان باقی نمی‌گذارند. اما من دارم بی‌انصافی می‌کنم، این موضوع تقصیر سازمان‌دهی آن‌ها نیست، بلکه گناه از سازمان ماست. از همه چیز گذشته، باید دید که چه کسی باید چه کسی را پاکیزه کند.

در نهایت، نوشیدنی‌هایمان را آوردند. به سلامتی شما! بله، گوریل دهانش را باز کرد تا به من بگوید که در این دیار، همگان دکتر یا پروفیسورند، و با فروتنی و صفای باطن به دیگران ادب می‌نمایند. در میان آن‌ها، خبثت نهادینه نیست و به عنوان خصلتی ملی شناخته نمی‌شود. بگذارید این را هم بیفزایم که من پزشک نیستم. اگر می‌خواهید بدانید، پیش از آمدن به اینجا وکیل بودم و اکنون به عنوان



قاضی فعالیت می‌کنم.

اما بگذارید خودم را معرفی کنم، خدمتگزار شما، ژان بابتیست کلمانس. از آشنایی با شما خرسندم. شما قطعاً در کسب و کار و تجارت فعالیت دارید، درست است؟ یا چیزی شبیه به آن؟ پاسخ شما بی‌شک مایه تحسین است یا دست‌کم نشان‌دهنده خوش سلیقگی شما؛ به طور خلاصه، شما در همه کارها دستی دارید و تقریباً هم‌سن و سال من هستید، با تجربیات فراوان و دیده‌های جهانی. افرادی در سن چهل سالگی که به اندازه کافی تجربه‌های زندگی را کسب کرده‌اند. می‌توان گفت که شما خوش‌پوش و خوش‌منظره هستید، یعنی به شیوه‌ای که مردم در کشور ما لباس می‌پوشند، با دست‌هایی پاکیزه و نرم. بنابراین، شما تا حدودی فردی مرفه هستید، اما فردی مرفه با فرهنگ، ذوق و سلیقه. تمایل شما به استفاده از زمان‌های گذشته در گفتگوها، به دو دلیل نشان‌دهنده این است که شما فردی کامل و تحصیل کرده هستید: اولاً، شما با آن آشنایی دارید و آن را تشخیص می‌دهید و دوم، از شنیدن آن ناراحت می‌شوید. علاوه بر این‌ها، من سرگرم‌کننده شما هستم، موضوعی که بدون خودستایی نشان می‌دهد که شما فردی با بینش و اندیشمند هستید. بنابراین، شما کمی... چه اهمیتی دارد؟ من به اصول و ارزش‌ها بیشتر اهمیت می‌دهم تا به شغل‌ها. اجازه دهید دو سؤال از شما بپرسم و اگر فکر نمی‌کنید که کنجکاوی بی‌جاست، می‌توانید به آن‌ها پاسخ دهید: آیا ثروتمند هستید یا دارای املاک و زمین‌هایی؟ چندتا دارید؟ آیا آن‌ها را با مردم نیازمند تقسیم کرده‌اید؟ نه؟ در این

صورت، شما جزو افرادی هستید که به آن‌ها مرفه گفته می‌شود و به آخرت و رستاخیز اعتقادی ندارند. شما به دستورات کتاب مقدس عمل نکرده‌اید و من قبول دارم که از این پس هم از آن‌ها پیروی نخواهید کرد. آیا این طور نیست؟ آیا اصلاً با دستورات کتاب مقدس آشنایی دارید؟ به طور قطع، شما فردی هستید که من از آشنایی با او خوشحالم.

در مورد خودتان، شما از من می‌خواهید که قضاوت کنم. با آن قامت بلند، شانه‌های عریض و چهره‌ای که شاید برخی را به یاد پرخاشگری بیندازد، شاید شباهتی به بازیکنان راگبی داشته باشید، نه؟ اما اگر بخواهیم بر اساس طرز صحبت کردنتان در مورد شما قضاوت کنیم، باید به ظرافت و لطافت روحی‌تان توجه کنیم. شاید پالتویی که از موی شتر بافته شده است، گرم باشد، اما در مقابل، ناخن‌های تمیز و مرتبی دارید. شما فردی آگاه و جهان‌دیده هستید. با این حال، با توجه به ظاهرتان، به شما اعتماد کامل دارم و خودم را به شما می‌سپارم. با وجود رفتار مؤدبانه و زیبایی گفتار، جزو مشتری‌های دایمی نوشگاه‌های دریانوردان زیدیک هستید، پس دیگر نیازی به جستجو نیست.

شغل من به عنوان مخلوق خداوند دوگانه است. به شما گفتم که قاضی کار من هستید. در مورد من، موضوع ساده‌ای وجود دارد: من هیچ چیز ندارم. بله، در گذشته ثروتمند بودم، اما پول‌هایم را با کسی تقسیم نکردم. این موضوع چه چیزی را ثابت می‌کند؟ اینکه من هم مثل شما به آخرت، آن دنیا و رستاخیز اعتقادی



ندارم.

آه، آیا صدای سوت کشتی‌ها در بندر را می‌شنوید؟ امشب در زویدرزه هوا مه آلود است.

آیا قصد دارید اینقدر زود بروید؟ عذرخواهی می‌کنم اگر باعث تأخیر شما شده‌ام. با اجازه‌تان، نوشیدنی‌تان را حساب می‌کنم. در نوشگاه مکزیکوسیتی، انگار در خانه خود من هستید. از اینکه از شما پذیرایی کردم، بسیار خوشحالم. من فردا شب، همانند همه شب‌های دیگر، اینجا خواهم بود. اگر بیایید، با کمال میل میزبان شما خواهم بود. از کدام سمت می‌روید؟ خب... اگر برایتان مقدور است، من می‌توانم تا بندر همراهی‌تان کنم. از آنجا، پس از عبور از محله یهودی‌ها، به خیابان‌های زیبایی خواهید رسید که قطارهای شهری پر از گل و گروه‌های موسیقی پر سر و صدا در آن تردد می‌کنند. هتل شما که نامش دامراک است، در یکی از این خیابان‌ها قرار دارد. نه، لطفاً شما پیش‌تاز باشید. من در محله یهودی‌ها زندگی می‌کنم، یا دست‌کم تا قبل از اینکه برادران هیتلری ما وارد آن شوند. چه پاک‌سازی وحشتناکی انجام دادند، هفتاد و پنج هزار یهودی را کشتند یا به اردوگاه‌های مرگ فرستادند. زیر پای خود را به دقت جارو کردند. من این صبر و نظم و دقت عملشان را تحسین می‌کنم. وقتی کسی بی‌شخصیت است، باید حتماً پیرو نظم و ترتیب باشد. اینجا، این روش بدون شک مؤثر بود. من در محلی زندگی می‌کنم که بزرگترین جنایات تاریخ بشری در آن رخ داده است. شاید همین باعث

شده که من روحیه گوریل و بدبینی‌اش را درک کنم. به این ترتیب می‌توانم در برابر این گرایش طبیعی که مرا به سمت ابراز همدردی می‌کشاند، مقاومت کنم. وقتی با چهره‌ای جدید روبرو می‌شوم، یک نفر در ذهنم آژیر خطر به صدا درمی‌آورد: «آهسته‌تر بروید، خطر!» حتی وقتی احساس همدردی قوی است، من با احتیاط عمل می‌کنم.

آیا می‌دانید در دهکده کوچک من، در یکی از عملیات تلافی‌جویانه، افسری آلمانی با بیشترین نزاکت و فروتنی از پیرزنی پرسید که کدام یک از دو پسرش را ترجیح می‌دهد به عنوان گروگان تیرباران کنند؟ تصور کنید، انتخاب بین کشتن یکی از دو پسرش. این یکی؟ نه، آن یکی؟ و سپس ببینید که یکی از آن دو را می‌برند. بیایید بیش از این روی این موضوع تأکید نکنیم، اما باور کنید، هیچ کاری، هر قدر هم عجیب باشد، ناممکن نیست. من شخصی پاکدل می‌شناسم که به هیچ چیز بدگمان نیست، فردی صلح‌طلب و آزادی‌خواه، که هم انسان‌ها و هم حیوانات را به یک اندازه دوست دارد، فردی فرهیخته با روحی پاک. در یکی از آخرین جنگ‌های مذهبی در اروپا، به یکی از روستاها رفت و ساکن شد.

روی سردر خانه‌اش نوشته بود: «اهل هر کجا که باشید و از هر جا که آمده‌اید، قدمتان روی چشم، بفرمایید تو.» به نظر شما چه کسی به این دعوت پاسخ داد؟ چریک‌ها، انگار که خانه خودشان باشد، وارد شدند و دل و روده‌اش را بیرون کشیدند.

آه، معذرت می‌خواهم خانم، اگرچه متوجه نشدید که به او تنه زد. چه جمعیت انبوهی، نگاه کنید، آن هم این وقت شب، زیر بارانی که چند روز است مدام می‌بارد. خوشبختانه این اکلیل کوهی است، تنها کورسوی امیدی در دل این تاریکی‌ها، این روشنایی طلایی برنزه‌ای را که در شما ایجاد می‌کند، حس می‌کنید؟ من خیلی دوست دارم با گرمای این اکلیل کوهی در رگ‌هایم، در شهر قدم بزنم. شب‌های زیادی را به گردش می‌پردازم، یا در عالم رؤیا فرو می‌روم، یا به طرزی تمام‌نشدنی با خودم حرف می‌زنم. بله، مثل امشب، می‌ترسم کمی پکرتان کنم. متشکرم، چه آدم فروتن و پرصبر و حوصله‌ای هستید. اما من تخت گاز می‌روم، به محض اینکه دهانم را باز می‌کنم، جملات پشت سر هم بیرون می‌ریزند. البته ناگفته نماند که این کشور هم به من الهام می‌بخشد.

من این مردمی را که در پیاده‌روها می‌لوند و در خانه‌های کوچک کنار آبراه‌ها زندگی می‌کنند، میان مه همیشگی، زمین‌های سرد و دریایی که مانند تشت رخت‌شویی مدام از آن بخار بلند می‌شود، دوست دارم. دوستشان دارم چون به طرزی دوگانه زندگی می‌کنند، گاهی اینجا و گاهی جایی دیگر.

وقتی صدای قدم‌های سنگینشان را روی پیاده‌روهای خیس می‌شنوید و می‌بینیدشان که با وقار از کنار مغازه‌های پر از ماهی‌های ارنگه طلایی و جواهرات به رنگ برگ‌های مرده می‌گذرند، مطمئناً باورتان می‌شود که امشب هم آنجا هستند، نه؟ در این صورت، شما هم مانند دیگران این افراد پاک‌نهاد را قبیله‌ای از نمایندگان